

یادداشتهای بی تاریخ

صدرالدین الهی

E-mail: elahi1@aol.com • Fax: (925) 930-7868

به نقل از کیهان چاپ لندن

روزنامه که به دست شما می رسد آنها از آسیاب افتاده است و آقای باراک اوباما مراسم تحلیف را بجا آورده است. نکته ظریف آنکه دو روز بعد از «روز مارتین لوتر کینگ» که حالا در اینجا تعطیل عمومی است دست بر آنجیل جلد مخملی ابراهام لینکلن گذاشت و سوگند یاد کرد و به این طریق نه تنها به آن رویای مارتین لوتر کینگ جامه ی عمل پوشاند بلکه به خاطر ه ی رهانده ی بردگان سیاه ادای احترام نمود.

با سکونت این خانواده سیاه در کاخ سفید باید باور کرد که فصلی تازه در تاریخ ایالات متحده آمریکا گشوده شده است. اما این روزهای آغاز سال، جنگ غزه موضوع حرف روز همه روزنامه ها و رادیو تلویزیون ها بود. حمله اسرائیل به پهانه دفاع از خود به نوار غزه و پایگاه حماس که از آنجا موشک پرانی می شد، در آغاز با سکوت توأم با رضای کشورهای عربی معتبر منطقه همراه بود و این توهم را به وجود می آورد که آنان یعنی مثلث مصر و اردن و عربستان سعودی از در هم شکسته شدن فرقه ای که به راه اخوان المسلمین مصر می رود ناراضی نیستند. در مقابل مربع سوریه، ایران و حماس و حزب الله لبنان فریاد و اسلاما برداشت که همه توطئه کرده اند تا یک نهضت اسلامی اصیل را که برابر اصول دموکراسی در انتخابات غزه پیروز شده سرکوب کنند. هر چه روزها گذشت بر شدت این تظاهرات افزوده گشت تا به آنجا که آقای نوری المالکی که به گفته اینجایی ها اولین نخست وزیر برگزیده و دموکراتیک عراق مفتوح است نیز به صدا در آمد که نمی توان این جنگ تجاوز کارانه را تحمل کرد. از انتهای اسلام شهید پرور سنی هم شیخ بن لادن حکم جهاد داد و در ایران اسلامی مشتاقان شهادت در نوار غزه، به فرودگاه رفتند و خواستار وسیله رفتن به سوی بهشت شهادت شدند. بی آنکه کلیدسازان بهشت فرصت ساختن کلید نوع کلید بهشت زمان امام راحل را داشته باشند.

در آمریکا اما دو مجله معتبر نیوزویک و تایم هر دو به این موضوع پرداختند؛ در نیوزویک فرید ذکریا مفسر سیاسی این مجله که هندی الاصل است و حال در میان مفسران جوان جای ویژه ای یافته است، در یک مقاله، از چگونگی لبخند بر لب آوردن احمدی نژاد در مورد جنگ غزه چیزی نوشت و مجله تایم پشت جلد خود را با طرحی از پرچم نیمه طراحی شده ی اسرائیل از پشت سیم خاردار منتشر ساخت و بر آن عنوان «چرا اسرائیل نمی تواند ببرد» را داد. در همین حال در مسابقات «کلدن گلوب» که چیزی شبیه اسکار است، انجمن روزنامه نگاران خارجی مقیم آمریکا فیلم «والس با بشیر» ساخته ی «آری فولن» فیلمساز اسرائیلی معترض را برنده شناخت و دبیر سالون که از او مصاحبه جانانه ای انجام داد که اگر جا داشتیم آن را هم نقل می کنیم. اما قبل از جنگ و غزه و فرید ذکریا و تایم، سه یادداشت گزارش واره داریم از خودمان، از داخل مهمانی های خودمان که شاید با خواندن آنها کمی هم به جای غزه و فلسطین و اسرائیل به سی سالی که بر ما گذشته است، بنیدیشیم.

(۱)

آن دور دست دوست داشتی

دور هم جمع شده بودیم. از آن گونه دور هم جمع شدن های برای فرار از تک افتادن. این هم کاری است که حالا بعد از سی سال عادت دوم همه ی ما شده است. دور هم جمع می شویم چون فارسی حرف می زنیم. چون سن و سالمان به هم نزدیک است. چون می توانیم خاطره هایی را که در خیلی دور، در دور دستهای ابرالود مبهم و مات و گاه پریده رنگ به ما دست تکان می دهند نزدیک بیاوریم، نزدیکتر؛ و بعد سعی کنیم که آنها را از خود دور سازیم چرا که سنگینند و دوش فرسا. شامی می خوریم ایرانی و سالمترها با جرعه ای که کمک می کند تا پی شب بشکنند؛ تا مگر ورقی از دفتر زندگی را پاره کنیم و به دست باد فراموشی بسپاریم. همه تان لابد شبهههایی اینچنینی را در برنامه ی هفتگی یا دو هفتگی یا ماهانه دارید. حرفها می زنید و از ایران برگشته ها و احوال آن دور دست دوست داشتنی را می پرسید. چنین بود که آن شب هم از چند خانمی که به تازگی از تهران بازگشته بودند احوال وطن را پرسیدیم. نشانی ها را، اسم کوچه ها را، وضع دکانها و بازارچه ها را. فکر می کردیم که شاهین یاد را با کمک نقل آنها پرواز دهیم به دور دست.

اما نشانی ها ما را گم می کرد. یاد روزهایی می افتادیم که بچه بودیم و ناگهان در خیل جمعیتی نوحه خوان و سینه زن



نمی شناسد. آن دیگری از این که «نمی دانید که دست همه چطور در جیب همه» است حرف می زند و این که تا به کشوی باز کنار دست مامور التفاتی نکنی، در حق تو «التفاتی» نخواهد شد و به خاطر می آوریم که پدر چگونه کار روز را که نتوانسته بود در اداره تمام کند می آورد خانه که به اصطلاح غلط مشهور، «مشغول ذمه ی» خلق خدا نباشد و پدر زن بزرگوار و آرام و نجیب قاضی عدلیه چطور شال و کلاه می کرد و برای راه انداختن کار مراجعی که به شکایت پیشش آمده بود به همه آشناهایی که کلیه حل مشکل را در دست آنان می پنداشت، مراجعه می کرد و توی هیچ کشویی پولی نمی انداخت. داریم تخم مرغ خوشمزه ای را که با مایونز و پاپریکا و جعفری خرد شده تزئین شده و به عنوان پیش غذا در بشقابی پیش رویمان است می خوریم.

خانم مهمانی که از تهران آمده تذکر می دهد که تخم مرغ دانه ای ۴۵۰ تومان است. لقمه گلویمان را می گیرد؛ فقیرترین هموطنان ما که با دو تخم مرغ نیمرو و یک کف دست نان سیر می شوند، حالا باید بیش از هزار تومان بدهند که نیمرو بخورند چون او می گوید که آن یک کف دست نان هم از سیصد تومان بیشتر است زیرا قیمت یک نان سنگک سه هزار تومان است خدا را شکر می کنیم تخم مرغ در اینجا به حساب تهران دانه ای ۱۵۰ تومان است دوتایش می شود ۳۰۰ تومان و ۳۰۰ تومان کجا و ۹۰۰ تومان کجا؟ اینجا که داریم راه می رویم ماشین برایمان می ایستد حتی اگر روی خط عابر پیاده نباشیم؛ و آنجا اگر روی خط عابر پیاده هم باشی ماشین زبردت می کند و می رود و کسی هم چیزی نمی گوید. اینجا بچه ها را بر می داریم می رویم لب استخر دریاچه دار پارک نزدیک خانه. سوار چرخ و فلک می کنیم و بچه ها می خندند و چیغ می کشند و کسی به دختر نه ساله ای که غرق شادی است نمی گوید روسری سرت کن، بالغ شده ای، وطن ما اینجاست اما آنجا را چکار کنیم؟

سکوت می افتد همه به آن گربه ای که سالها در دامن خیالمان لمیده بود و هنوز هم لم داده است فکر می کنند. وحشت می کنیم که مبادا این گربه را قطعه قطعه کنند. وطن قطعه قطعه شده که دیگر وطن نیست. شب دارد سنگین می شود و ما با پیرمرد ترک تنهائیم. شهریار را می گویم.

(۲)

کفتر دو برجه

کنار منقل چای او نشسته ایم. شبکلاهی به سردارد. برایمان چای می ریزد. شب زمستان تبریز است. یاد تهران می کند. دو ساعت پیش از آن برایمان از دلتنگی هایش در تبریز گفته است پسرکش هادی، که از مدرسه برگشته برایمان آب نبات قیچی می آورد که با چای بخوریم و او از سفر غربانه ای در شهر زادگاهش حرف می زند. سالها از شهرش دور بوده است. در مقدمه مفصلی که بر شعر آزاد مومیایی نوشته است می نویسد: «بعد از سی و پنج سال به موطن اصلی خود تبریز برگشته ام. به یک مومیایی مانده ام که بعد از قرنها زنده شده باشد. در اطراف خود هیچ چیز آشنایی نمی بینم. حتی یک خشت؛ همه رفته اند، همه.» با شهریار در تبریز، سی سال است که من اینجایم و سی و پنج سال است که او تبریز نبوده است و ادامه می دهد که: «حالاتی ها همه بیگانه اند. خیال می کنیم آنها هم ما را با عبا و لیاده قرنهای پیش دیده و به نظرشان از عجایب مخلوقات باشیم که فقط به چشم نفرت و وحشت در آنها بشود دید.» خانم صاحبخانه می گوید: «اصلاً آدمها را نمی توانید بشناسید. آنها هم شما را نمی شناسند. فقط از طرز حرف زدن و راه رفتن حدس می زنند که از آمریکا برگشته اید. لباسهای اینجا در آنجا دهاتی وار و اسباب مسخره است.» و آن دیگر خانم دنباله حرف او را می گیرد که «نمی دانم از کجا می آورند اما لباسهای یک طبقه ی نه خیلی بالا از لباسهای گرانترین بوتیکهای اینجا گرانتر است.» دو روز پیش هق هق معصومانه ی دخترک را از راه دور می شنوم که چون جزء «باند» نبوده برای کاری که از هر جهت صلاحیت آن را داشته انتخاب نشده و کار به دست نا اهل افتاده است. برای این که آرامش کم به شهریار می گویم چیزی بگو! و او از مقدمه مومیایی، این تکه را برایش می خواند: «چشم به این بازیگردان پیر روزگار می افتد که کهنه انبانی پراز بازیچه بردوش دارد و هر چیز آن را با خنده رویی و چالپوسی پیش یک عده از مردم خالی می کند و می رود. انبانه حکایت شهر فرنگ و از همه رنگ است. زن، زور، زر، جاه و مقام، هوسها و امیدهای واهی و هر چه که بخواهی در این انبانه هست.» به او می گویم: «بین حکایت امروز و دیروز نیست. اشک نریز، ما در غربتیم و وطن از ما دور است.» و او می گوید «استاد، در وطن هم که باشیم باز غریبیم». راست می گوید. سید شهریار هم همین را می گفت. هادی آب نبات را جلویمان گذاشت و رفت و او گفت: «شش سال جرأت نداشتم که به محله قدیمی که خانم پدرم در آن بود بروم تا این که یک روز به خود دل دادم. دست این هادی را گرفتم و به دیدن خانه پدری رفتم. غریبی آرام می داد و با هادی رفتم و رفتم و رفتم...»

دلتنگ غروبی خفه بیرون زدم از در

در مشت گرفته مچ دست پسر مرا

یا رب به چه سنگی زدم از دست غریبی

این کله ی پوک و سر و مغز پکر مرا

حالت خیلی بدی است که تو برگردی به تبریز و غریب باشی. خانم از تهران برگشته بدون آن که شعر شهریار را خوانده باشد، گفت: «آقا آنجا که می روی غریبی. سلام و علیک می کنی، اما کسی را نمی شناسی، دلت می خواهد سرت را به در و دیوار بزنی.» و شهریار حرف او را درست می داند:

هم در وطنم بار غریبی به سر دوش

کوهی است که خواهد بشکاند کمر مرا

دنباله مطلب در صفحه ۲۲

Law Offices of Samira Nikaein

دکتر سمیرا نیک آئین

وکیل رسمی دادگستری
کالیفرنیا و فدرال

(408) 573-7074



◆ Criminal Defense

◆ Theft

◆ Auto Accidents

◆ Divorce

◆ Family Law

◆ Support & Custody

◆ Drunk Driving



◆ امور جنائی

◆ سرقت

◆ تصادفات

◆ طلاق

◆ امور خانوادگی

◆ سرپرستی فرزندان

◆ رانندگی در حال مستی

در امور تصادفات هیچگونه وجهی تا دریافت حق قانونی شما دریافت نمی شود

Fax: (408) 573-7075 ◆ snikaein@nikaeinlaw.com

334 N. 2nd Street, San Jose, CA 95112

شاهرخ دهکردی

متخصص در امور وام و خرید و فروش املاک

Shahrokh (Jay) Dehkordi
Real Estate & Mortgage Specialist



در صورتیکه قصد سرمایه گذاری و یا سکونت در ساکرامنتو و یا شهرهای اطراف آن را دارید، لطفاً

“Service you can depend on... guaranteed.”

Client Investments

Making Your Dreams Reality

(916) 759-2425

www.RocklinRE4U.com

jay11@yahoo.com